

حضرت علی علیه السلام و نقش آرای عمومی در شکل گیری نظام سیاسی آرمانی تشیع (امامت)

دکتر زهرا پیشگاهی فرد / بهرام نصراللهی زاده

دانشیار دانشگاه تهران / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه دولتی ایروان

چکیده

در نظام سیاسی امامت، امام معصوم از جانب خداوند منصوب می شود. در اندیشه و عمل حضرت علی علیه السلام که اولین امام و هویت بخش تشیع است، حضور مردم و رضایت آنان نقشی اثربخش دارد. علی علیه السلام علی رغم داشتن پشتوانه عصمت و نصب الهی، مدت ۲۵ سال از خلافت دور ماند و سرانجام با خواست و اصرار مردم، حکومت و مدیریت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت. او شورای مهاجرین و انصار و اجتماع آنان بر فردی به عنوان امام را موجب خشنودی خدا می داند و بر انتخاب خود از سوی مردم صحنه می گذارد.

در این مقاله، متضاد یا قابل جمع بودن نصب الهی و انتخاب مردم، نقش آرای عمومی در مشروعیت سازی حکومت امام معصوم، به فعلیت رساندن ولایت امام منصوب از جانب خداوند، مقید یا مطلق بودن اعتبار شورا و بیعت و آثار شرعی و حقوقی آنها، جایگاه اهل حل و عقد و عامه مردم در انعقاد و شکل گیری امامت و... بر اساس اندیشه ها و سیره عملی حضرت علی علیه السلام مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: عصمت، امامت، ولایت، تشیع، شورا، بیعت، اهل حل و عقد.

مقدمه

حکومت بر اساس قدرت سیاسی و اعمال آن معنی می‌یابد و به محض اعمال قدرت، سؤال از مجوز این اقدام مطرح می‌شود که در حقیقت سؤال از مشروعیت است. مشروعیت بر حسب منشأ و مبدأ، انواع مختلفی دارد؛ از جمله مشروعیت الهی (حقانیت)، مشروعیت مبتنی بر خواست مردم (دموکراتیک)، مشروعیت سنتی ناشی از وراثت یا اراده یک طبقه خاص، مشروعیت ناشی از شخصیت و نبوغ رهبری (کاریزماتیک) و

در میان نظریات و تئوری‌های مختلفی که در زمینه اصول و مبانی مشروعیت حکومت‌ها ارائه شده است، موضوع نقش رأی و نظر مردم و به تعبیر امروزی‌تر «مردم‌سالاری»، جایگاه برجسته‌ای به خود اختصاص داده است. صاحب‌نظران و متفکران مسلمان نیز با توجه به برداشته‌های خود از اصول و مبانی اسلام، دیدگاه‌های مختلف و گاه متضادی ارائه کرده‌اند. ریشه این تضادها در واقع به صدر اسلام و به طور دقیق‌تر روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازمی‌گردد. مسئله انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به دو گروه عمده تشیع و اهل سنت تقسیم کرده است. هسته اصلی این اختلاف نیز موضوع نصب الهی امام یا انتخاب خلیفه به وسیله مردم بوده است.

«امامت»، نظام سیاسی آرمانی شیعه است. در فرهنگ شیعی، امامت با مختصات خاص خود، از اصول اعتقادی این مذهب است. شیعه امام معصوم را در رأس نظام سیاسی می‌داند و او را خلیفه الهی در زمین و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شناسد. مهم‌ترین مسئولیت‌های امام معصوم، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در وظایف سه‌گانه آن حضرت، یعنی تبلیغ دین، هدایت معنوی بشر و قضاوت و اداره نظام سیاسی است (امام خمینی، ۱۳۸۵ق، ص ۵۰-۵۱). با توجه به اهمیت وظایف و مسئولیت‌های امام، شیعه امامت را منصبی الهی و در امتداد نبوت می‌داند و بر این اساس ایفای مسئولیت‌های خطیر امام، مستلزم داشتن صفات و ویژگی‌هایی فراتر از افراد معمولی است که مهم‌ترین

آن، «عصمت» است. عصمت نیز ملازم نص و انتصاب است؛ زیرا انسان معمولی توانایی تشخیص و شناخت نیروی عصمت را ندارد.

از سوی دیگر، حضرت علی علیه السلام که خود هویت‌بخش جریان شیعه است، بارها به رأی و خواست مردم اشاره کرده، یادآوری می‌کند این مردم بودند که او را به خلافت رسانده‌اند؛ همان گونه که خلفای پیش از او را برگزیده بودند؛ تا جایی که به صراحت می‌فرماید: «شورا از آن مهاجرین و انصار است؛ پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند» (نهج البلاغه، نامه ۶). در این زمینه بارها به بیعت مردم، شورای مهاجرین و انصار، و اهل حل و عقد اشاره شده است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا بین این دیدگاه‌های مردم‌سالارانه و موضوع نصب الهی امام، تناقضی وجود دارد یا با هم قابل جمع هستند؟

عده‌ای با استناد به دیدگاه‌های حضرت علی علیه السلام در صدد اثبات نقش مشروعیت‌آفرینی برای رأی و خواست مردم بوده‌اند. در مقابل، عده دیگری نقشی برای آرای عمومی قائل نشده، این بخش از دیدگاه‌های امام علی علیه السلام را صرفاً از باب احتجاج و ساکت کردن مخالفان مورد توجه قرار داده‌اند.

بررسی نقش آرای عمومی، یعنی تأثیر رأی و نظر عامه مردم در شکل‌گیری نظام سیاسی امامت و تعیین امام بر اساس دیدگاه‌ها و سیره عملی حضرت علی علیه السلام، انگیزه تدوین این نوشتار است. به عبارت دقیق‌تر، هدف پاسخ به این سؤالات است: آیا مردم و رأی و خواست آنان در شکل‌گیری امامت جایگاهی دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، محدوده و حوزه نقش‌آفرینی آنان کجاست؟ جایگاه امت و اهل حل و عقد کدام است؟ آیا دیدگاه‌های مردم‌سالارانه علی علیه السلام صرفاً از باب احتجاج و ساکت کردن مخالفان بوده است؟ یا اینکه این موارد از نظر آن حضرت دارای اعتبار بوده‌اند؟ ... بر این اساس، با رویکردی تاریخی و تحلیلی، مبتنی بر بررسی سیره عملی و دیدگاه‌های نظری حضرت علی علیه السلام تلاش می‌کنیم به سؤالات فوق پاسخ دهیم. مدعا و فرضیه مورد آزمون در این نوشتار، این است: «نیروی امت برگرفته از

رأی و خواست آنان در شکل‌گیری حکومت امام علیه السلام (فعلیت‌یافتن ولایت امام معصوم) دارای اعتبار و منشأ اثر است و وجود رأی موافق و همراهی مردم، برای موفقیت امام در تشکیل حکومت لازم و ضروری است.»

۱. مشروعیت و مقبولیت در حکومت امام معصوم علیه السلام

در نظام سیاسی امامت، شیعیان معتقدند: منشأ قدرت سیاسی، خداوند متعال است و هم اوست که امام را تعیین و منصوب می‌کند. علمای شیعه در امامت معصوم وجود دو شرط را لازم و اجتناب‌ناپذیر می‌شمارند: ۱. عصمت؛ ۲. تعیین و انتصاب از جانب خدا.

برای شرط اول، مطلق بودن اطاعت از امام، مانند اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دلیل می‌آورند: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹). دلیل انتصابی بودن امامان را عدم توانایی بشر بر شناخت عصمت و نیز روایات بسیاری می‌دانند که در کتب معتبر از طریق محدثین اهل سنت هم در این زمینه نقل شده است (عمید زنجانی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۵). همین امر، علت اصلی اختلاف بین مسلمانان در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

اهل سنت که شورای «سقیفه بنی‌ساعده»، مظهر رأی آنان است، انتخاب ابوبکر به دست مردم را ملاک می‌دانند. اهل تشیع با استناد به توصیه‌ها و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از رحلت آن حضرت، علی علیه السلام را امام منصوب از جانب خدا می‌شناسند. یکی از موارد استناد شیعه، واقعه غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی، مأمور ابلاغ امامت علی علیه السلام می‌شود: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته» (مائده: ۶۷): ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

شیعه با ادله فراوان از قول و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز دلایل عقلی، امامت را امری انتصابی و آن هم از جانب خدا (پیامبر فقط مأمور ابلاغ بوده است) می‌داند. علامه حلی در تذکره می‌فرماید: «در نزد ما (امامیه) امامت فقط با نص منعقد می‌شود» (حلی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۴۵۳).

علما و اندیشمندان شیعه در این زمینه به تفصیل بحث کرده، موضوع را تبیین نموده‌اند. علمای شیعه اجماع و اتفاق نظر دارند بر اینکه: امت و اهل حل و عقد، صلاحیت انتخاب امام را ندارند و اصولاً انتخاب و اختیار در تعیین امام، باطل و محال است؛ زیرا به نظر شیعه امام باید معصوم باشد و جز خداوند که بر ضمایر انسان‌ها و اسرار دل‌ها آگاه است، کس دیگری از وجود عصمت در افراد آگاه نیست؛ لذا خداوند، خود این ملکه عصمت را به هر کس بخواهد می‌بخشد و او را برای تصدی مقام خلافت و امامت انتخاب می‌کند (شریف‌القرشی، ۱۳۶۹، ص ۳۰۲-۳۰۳).

از آنجا که موضوع تنصیبی بودن امامت، توسط علما و بزرگان تشیع در حد مطلوب تبیین و تشریح شده است، نیازی به تکرار آن در این نوشتار نیست. در اینجا فقط به ذکر بخش‌هایی از سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام که بر حقانیت آن حضرت در مورد امامت دلالت می‌نماید، می‌پردازیم. شهید مطهری معتقد است: در نهج البلاغه درباره برحق بودن و اولویت اهل بیت و مخصوصاً حضرت علی علیه السلام به خلافت، به سه اصل استدلال شده است: «وصیت و نص رسول خدا، دیگر، شایستگی امیرمؤمنان علیه السلام و اینکه جامه خلافت تنها بر اندام او راست می‌آید؛ سوم روابط نزدیک نسبی و روحی آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» (مطهری، [بی‌تا]، ص ۱۴۶). به ذکر نمونه‌هایی در این سه زمینه، اکتفا می‌کنیم:

الف) وصیت و نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

«و لقد كنت أتبعه اتباع الفصيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما و يأمرني بالاقتداء به؛ و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه و لا يراه غيري؛ و لم يجمع بيت و احد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلى الله عليه و آله و خديجة و أنا ثالثهما. أرى نور الوحي و الرساله، و أشم ريح النبوة؛ و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه و آله، فقلت: يا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال: هذا الشيطان أيس من عبادته. انك تسمع ما اسمع و ترى ما ارى الا انك لست بنبي. و لكنك لوزير و إنك لعلی خیر» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

و من در پی او بودم (در سفر و حضر)؛ چنان‌که شترپچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت. هر سال در حراء خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام جز خانه‌ای که رسول خدا ﷺ و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافته بود؛ من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنودم. من هنگامی که وحی بر او ﷺ فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت: این شیطان است که، از آنکه او را نپرستند، نومید و نگران است. همانا تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم؛ جز آنکه تو پیامبر نیستی و لکن وزیری و بر راه خیر می‌روی.

ب) شایستگی امیر مؤمنان (علیه السلام)

«اما و الله لقد تقمّمها فلان و إنه لیعلم أنّ محلّی منها محلّ القطب من الریحی. ینحد رعنی السیل و لا یرقی الی الطیر» (همان، خطبه ۳): هان! به خدا سوگند جامه خلافت را درپوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسپاسنگ، تنها گرد استوانه‌اش به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله‌ام گریزان.

«لقد علمتم أنّی أحقّ الناس بها من غیری؛ و الله لاسلمنّ ما سلمت امور المسلمانان و لم یکن فیها جور الا علی خاصّة التماسا لاجر ذلک و فضله؛ و زهدا فیما تنافستوه من زخرفه و زبرجه» (همان، خطبه ۷۴): همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند - بدانچه کردید - گردن می‌نهم؛ چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر چنین گذشت و فضیلتش را چشم می‌دارم، و به زر و زیوری که در آن بر هم پیشی می‌گیرید، دیده نمی‌گمارم.

«ایها الناس سلونی قبل أن تفقدونی، فلأنا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض، قبل أن تشغر برجلها فتنة تطأفی خطامها، و تذهب بأحلام قومها» (همان، خطبه ۱۸۹): مردم از من بپرسید، پیش از آنکه مرا نیابید، که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم؛ پیش از آنکه فتنه‌ای پدید شود، که همچون شتر بی‌صاحب گام بردارد، و مهار خود پایمال کند و مردمان را بکوبد و عقل صاحب‌خردان را ببرد و در حیرتشان گذارد.

ج) روابط نزدیک نسبی و روحی آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله

«فنحن مرّة أولى بالقرابة، و تارة أولى بالطاعة؛ و لما احتجّ المهاجرون علی الانصار يوم السقيفة برسول الله صلی الله علیه و آله فلعجوا علیهم، فان یکن الفلج به فالحقّ لنا دونکم، و إن یکن بغيره فالانصار علی دعواهم» (همان، نامه ۲۸): پس ما یک بار به خاطر خویشاوندی پیامبر، به خلافت سزاوارتریم و به خاطر طاعت بار دیگر؛ و چون مهاجران در سقیفه بر انصار به [نزدیکی با] رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت گذرانیدند، بر آنان پیروز گردیدند. پس اگر موجب پیروزی [خویشاوندی] با رسول خدا صلی الله علیه و آله است، حق با ما، نه با شماست، و اگر جز بدان است، انصار را دعوا همان است.

«أما الاستبداد علینا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا، و الاشدون برسول الله صلی الله علیه و آله نوطا، فانها كانت أثرة شحّت علیها نفوس قوم، و سحّت عنها آخرین» (همان، خطبة ۱۶۲): خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدن و ما را که نسب برتر است و پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله استوارتر، به حساب نیاوردن، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه بر کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند.

«فقد قطعوا رحمی، و سلبونی سلطان ابن أمّی» (همان، نامه ۳۶): [قریش] رشته پیوند مرا پاره نمود و حکومتی را که از آن فرزند مادرم بود، از من ربود.

از آنچه گذشت، به‌وضوح موضوع بر حق بودن و اولویت حضرت علی علیه السلام برای رهبری امت اسلامی و تصدی امامت مسلمانان مشاهده می‌شود، و این همان چیزی است که شیعه آن را «مشروعیت» الهی امام علیه السلام می‌نامد. حال این سؤال مطرح است: آیا این ادله و سخنان، برای تحقق امامت کافی است؟ یعنی آیا مشروعیت و انتصاب الهی کافی است تا امام سکان هدایت و رهبری مسلمانان را عهده‌دار شود؟ یا اینکه در کنار مشروعیت الهی وجود رکن دیگری برای تحقق عینی امامت ضروری است؟ این سؤال به دو مقوله «مشروعیت» و «مقبولیت» موضوعیت می‌دهد. نگاهی کوتاه به تاریخ صدر اسلام، به‌سهولت پاسخگوی این سؤال و چگونگی تفکیک این مفاهیم از یکدیگر است.

علی علیه السلام علی‌رغم داشتن لیاقت و صلاحیت، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امکان بر عهده‌گرفتن هدایت جامعه اسلامی را پیدا نمی‌کند؛ زیرا مردم به هر صورت، فرد دیگری را بدین سمت برمی‌گزینند. علی علیه السلام برای مدتی طولانی از مدیریت جامعه اسلامی به دور می‌ماند؛ پس روشن است که مشروعیت الهی امام، یک مرحله است و خواست مردم نیز مرحله‌ای دیگر. مشروعیت الهی از دیدگاه شیعه، امری لازم است، ولی کافی نیست؛ یعنی او باید حتماً از جانب حق تعالی منصوب باشد، اما برای اینکه در این مسند قرار گیرد، باید مورد پذیرش مردم هم و واقع شود که از آن به «مقبولیت» تعبیر می‌کنیم. نکته افتراق این نظریه با نظریه مشروعیت مبتنی بر آرای عمومی، در این است که در این دیدگاه، مشروعیت امام برابر مقبولیت نیست، بلکه دو مرحله مجزا از هم هستند. مرحله اول، شرط لازم است و برای تحقق یافتن، به شرط دوم هم نیاز دارد که ما آن را عینیت یافتن و فعلیت بخشیدن به آن مشروعیت الهی و ربّانی می‌دانیم.

قبل از آنکه به بحث فعلیت بخشیدن به امامت بپردازیم، لازم است این نکته را مد نظر قرار دهیم که امامت دارای ابعاد مختلفی است که تشریح آنها، ما را در تبیین دقیق‌تر رابطه مشروعیت و مقبولیت و موضوع تحقق یافتن امامت کمک خواهد نمود.

۲. مراتب ولایت و امامت

ولایت و امامت، دارای ابعاد و مراتبی است که تبیین آنها برای درک صحیح رابطه مشروعیت الهی امامت با مقبولیت مردمی آن، ضروری است. «کلمه ولایت به معنی وسیع و عمیق اختیارداری انسان و جهان، از اصطلاحات قرآنی است: "هتالک الولاية لله" (کهف: ۴۴) و در مفهوم خاص، اختیار فرمان‌راندن بر انسان و به اطاعت‌کشاندن او از خصایصی است که خداوند به پیامبران و جانشینان آنان تفویض نموده است. پیامبر اسلام در حق علی علیه السلام فرمود: "من کنت مولاه فهذا علی مولاه" (امینی نجفی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۱):

هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. والی دارای مسئولیت سیاسی است و در سلسله‌مراتب حکومت، گاه خود امام و حاکم والی است و گاه مسئولی که از طرف امام مسلمانان و یا امت به حکومت منصوب می‌گردد» (عمید زنجانی، همان، ص ۱۵۰).

اگر برای یک فرد حق تصمیم‌گیری در امور دیگران و حق اعمال آن تصمیم با توسل به قدرت اجرایی قائل شویم، برای وی قائل به ولایت شده‌ایم؛ پس در این بحث، ولایت، حق تدبیر و تصرف عملی در امور اجرایی است. سؤال اساسی و جوهری، در مورد جواز این دخالت و تصرف است؛ یعنی چه کسی و چرا حق ولایت بر دیگران و تصرف در امور آنان را دارد؟ حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱): بنده دیگری مباش، با آنکه خدا تو را آزاد آفریده است.

واضح است که در نظام خلقت، همه افراد بشر مستقل و آزاد به دنیا می‌آیند و هر کس صاحب اختیار قوای بدنی و روحی خود و دستاوردهایش خواهد بود. این آزادی اراده و استقلال در شخصیت و مالکیت بر قوا و دستاوردهای آن، برای افراد بشر امری فطری است و موهبتی است که در نظام آفرینش به انسان داده شده است؛ پس تفاوت استعدادها و نیروهای بدنی و روحی و تفاوت‌های مربوط به مواهب زندگی ناشی از آن، موجب ولایت و سلطه کسی بر دیگری نمی‌شود و بدین ترتیب، آزادی و استقلال همه افراد، همیشه محفوظ است و هیچ کس بر اثر برخورداری بیشتر از این مواهب، بر دیگران حق ولایت نخواهد یافت، بلکه این حق به مجوز نیاز دارد.

تمامی اقسام و مراحل ولایت، مخصوص خداوند متعال است. خداوند، خالق همه افراد بشر و مالک حقیقی و مربی آنان است و حق هرگونه تصمیم‌گیری درباره زندگی فردی و جمعی ایشان نیز از آن اوست. خداوند باید قوانین زندگی افراد بشر را تعیین کند و حق حکومت کردن و اعمال ولایت را نیز باید به ایشان اعطا کند. متولیان حکومت یا باید مستقیماً از طرف وی تعیین شوند یا بنا به تکلیفی که او بر عهده مردم می‌گذارد و طبق اصول و قواعدی از طرف وی معین می‌شود، انتخاب شوند و زمام امور را به دست گیرند و بدین ترتیب دارای ولایت شوند؛ پس ولایت منصبی

است که مستقیم یا غیرمستقیم از طرف خداوند به افراد بشر واگذار می‌شود. علی علیه السلام می‌فرماید: «ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لا امة و ان الناس کلهم احرار و لکن الله خول بعضکم بعضاً...» (جعفری، ۱۳۶۹، ص ۳۵۱): ای مردم حضرت آدم نه بنده‌ای تولید کرده و نه کنیزی، و همه مردم آزادند و لکن خداوند تدبیر و اداره بعضی از شما را به بعضی دیگر سپرده است ...

در نگاهی اجمالی، می‌توان موارد ذیل را در مورد بُعد اجرایی ولایت تصور نمود که از آن به امامت تعبیر می‌شود:

۱. فردی که از طرف حق تعالی، منصب ولایت به وی اعطا می‌شود، ولی این ولایت در جامعه، صورت عینی و تحقق یافته به خود نمی‌گیرد (جعل مجرد ولایت).
۲. فردی که بدون آنکه خداوند ولایت را برای وی جعل کند، بر اساس خواست مردم و یا با هر وسیله‌ای، از جمله زور، حاکمیت را به دست گیرد؛ یعنی ولایت عملی مجرد که این نوع با توجه به عدم احراز شرط اصلی، یعنی جعل از سوی ذات باری تعالی، از مراحل ولایت شرعی خارج است.
۳. ولایت جعلی که صورت عینی به خود گرفته، در جامعه تحقق یافته است؛ بدین ترتیب کسی که خداوند متعال برای وی ولایت و امامت را جعل کرده است، امکان تحقق بخشیدن به آن را یافته، مردم با پذیرش خود به آن عینیت بخشیده‌اند (عمید زنجانی، همان، ص ۹۵-۹۶).

بر اساس آنچه ذکر شد، امامت و ولایت شرعی برای آنکه صورت عینی به خود گیرد، باید این سه مرتبه را طی کند (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۶ و ج ۲، ص ۳۲۸):

- مرتبه صلاحیت و شأنت؛
- مرحله جعل اعتبار و نصب از سوی خداوند که فقط او حق چنین نصبی دارد؛
- تحقق امامت در جامعه و به فعلیت رسیدن.

در مرتبه نخست، مراد از صلاحیت و استعداد، این است که شخص سلسله ویژگی‌ها و صفات ذاتی و اکتسابی‌ای داشته باشد که عقلاً بر اساس آن ویژگی‌ها و صفات، وی را برای عهده‌دار شدن مسند ولایت و امامت، صالح دانسته، و بدون آن

ویژگی‌ها و صفات، چنین مقام و منصبی را برای وی گزاف و بی‌اساس قلمداد کنند. این مرتبه، کمالی است ذاتی و هم حقیقتی است خارجی و مقدمه‌ای است برای عینیت‌یافتن امامت در جامعه.

مرتبه دوم، مرتبه‌ای است که خداوند منصب و مقام ولایت را برای کسی که دارای شرایط امامت است، جعل می‌کند. در این مرحله خداوند متعال مسند والای زعامت و رهبری امت اسلامی را به شخصی که دارای لیاقت و شایستگی لازم است، اعطا می‌کند. از این مرحله به بعد، او امام و ولی شرعی است؛ خواه این ولایت و امامت او در جامعه ظهور و بروز عینی یابد و او زمینه اعمال حاکمیت بیابد و خواه به هر علت و شرایطی، امامت و ولایت وی در جامعه عینیت نیابد و امکان تصرف در امور و اعمال حاکمیت برای وی فراهم نشود. در این صورت نیز وی همچنان امام است و خواست و پذیرش مردم، تأثیری در امامت جعل‌شده برای وی از سوی خدا ندارد.

در مرحله سوم، بحث از عینیت‌یافتن امامت فردی است که به علت داشتن شرایط و لیاقت ذاتی و اکتسابی، خداوند او را برای هدایت و رهبری منصوب کرده است. در این مرحله، خواست و پذیرش مردم نقش تعیین‌کننده و اساسی دارد.

۳. عینیت‌یافتن امامت در تجلی نقش امت (مقبولیت)

مراتب سه‌گانه امامت و ولایت، مراحل طولی و در امتداد یکدیگر هستند و هر مرحله، شرط ضروری و مقدمه‌ای است برای مرحله بعدی. در مراحل اول و دوم رأی و نظر امت نقشی ندارد؛ زیرا ولایت فقط از آن خداست و آن را به کسی که لیاقت و شایستگی‌اش را داشته باشد، اعطا می‌کند؛ خواه صورت عینی به خود گرفته باشد و امکان اعمال ولایت بیابد و خواه صورت عینی نیافته، آثار اجتماعی مورد انتظار ولایت بر آن مترتب نشود؛ در این صورت منصب امامت جعل‌شده از سوی خداوند، همچنان برای وی محفوظ است و به سبب عدم پذیرش مردم، باطل

نمی‌شود که نمونه بارز آن، تحقق نیافتن امامت حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت ۲۵ سال است؛ زیرا همان‌گونه که نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در سیزده سال حضور در مکه (از بعثت تا هجرت) و نوزده ماه حضور در مدینه، به علت کمی تعداد یاران خود، جهاد با دشمن را ترک نمود، باطل نگردید، امامت حضرت علی علیه السلام نیز در مدت ۲۵ سال خانه‌نشینی باطل نشد (رسولی محلاتی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۷۰).

اما در مرحله سوم، یعنی بیعت امت و پذیرش مردم و به عبارت دیگر مقبولیت، نوبت به تجلی رأی و نظر امت می‌رسد. در این مرحله است که آرای مردم، جایگاه تعیین‌کننده‌ای می‌یابد؛ و این مرتبه‌ای مهم و حائز اهمیت است؛ زیرا در خط سیری طولی و پس از طی مراحل لازم، امام که با توجه به داشتن شرایط لازم ذاتی و اکتسابی از سوی خدا به این مقام منصوب شده است، باید امکان اعمال حاکمیت و فرصت تدبیر و تصرف در امور جامعه را بیابد تا آثار مورد انتظار ولایت بر آن مترتب شود.

وقتی اسلام، به‌ویژه در خط تشیع مسئله امامت را مطرح می‌کند، دقیقاً از حقیقتی سخن می‌گوید که می‌تواند در جامعه اسلامی عینیت بیابد و باید هم تحقق پیدا کند. امامت فقط در عمل و صحنه عینی جامعه تحقق‌پذیر است و از آنجا که هر طرحی که بخواهد در جامعه اجرا شود، اگر بر اساس تحمیل و اجبار نباشد، ناگزیر باید در رابطه با خواست و اراده مردم مطرح گردد؛ از این‌رو امامت در این بُعد با موضوع پذیرش مردم مواجه می‌شود که بدون آن در عینیتش دچار اشکال می‌شود. این بدان معنی نیست که امام بدون انتخاب یا پذیرش مردم واجد صلاحیت نمی‌شود، بلکه بدین معنی است که امامتش در جامعه عینیت نمی‌یابد (عمید زنجانی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۹).

بدین ترتیب «می‌توان گفت: آرای عمومی نقش اساسی در فعلیت ولایت دارد و تا پذیرش و پشتیبانی مردم نباشد، ولایت و رهبری تحقق خارجی پیدا نمی‌کند. همان‌طور که در مورد حکومت امیرالمؤمنین می‌بینیم، آن‌گاه که مردم با او بیعت می‌کنند، زمام امور به‌دستش می‌افتد و ولی امر می‌شود و همچنین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تا

به مدینه هجرت نفرمود و از پشتیبانی مردم برخوردار نشد، نتوانست تشکیل حکومت دهد. نتیجه آنکه: ثبوت ولایت، مشروط به آرای عمومی نیست و اگر کسی را خداوند ولیّ امر قرار داد او ولایت دارد؛ اگرچه مردم هم او را به رهبری و زعامت نپذیرند؛ ولی عینیت و فعلیت ولایت، در گرو آرا و پذیرش عمومی مردم است» (طاهری خرم‌آبادی، [بی‌تا]، ص ۸۶). البته باید توجه داشت رأی و نظر مردم تعیین‌کننده است؛ اما نسبت به انسانی که دارای معیارهای لازم است. اگر معیارهای لازم در آن انسان نباشد، انتخاب نمی‌تواند به او مشروعیت ببخشد (خامنه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۳۲). یعنی علاوه بر اینکه امام دارای صفات و شرایط لازم است و از سوی خدا به این مقام، نصب شده است، برای فراهم‌شدن زمینه اعمال ولایت و حاکمیت، باید مقبولیت و پذیرش مردمی نیز داشته باشد.

سیره عملی حضرت علی علیه السلام به‌وضوح این امر را اثبات می‌نماید. علی علیه السلام علی‌رغم آنکه از جانب خدا منصوب بود و می‌بایست بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سکاندار کشتی سرنوشت امت اسلامی می‌شد، به علت عدم وجود پذیرش مردمی از عهده‌دارشدن رهبری جامعه اسلامی به‌دور می‌ماند؛ زیرا مردم اشخاص دیگری را به زعامت پذیرفته بودند؛ اما بعد از ۲۵ سال و با درخواست و اصرار مردم، در مسند امامت و خلافت قرار می‌گیرد. از بُعد نظری نیز، علی علیه السلام در موارد متعددی، در خطبه‌ها، حکمت‌ها و نامه‌های خود، از جمله خطبه‌های ۲، ۳، ۷۴، ۹۲، ۲۰۵ و ۲۱۷ و نامه‌های ۳۶، ۶۲ و ۵۴ و حکمت شماره ۲۲ و... به‌صراحت این موضوع را توضیح داده است که به سبب رعایت اختصار، به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

– هنگامی که قصد داشتند با عثمان بیعت کنند، می‌فرمایند: «لقد علمتم أنّی أحقّ النَّاس بها من غیری؛ و والله لاسلمنّ ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصّة التماسا لاجر ذلک و فضله، و زهدا فیما تنافستموه من زخرفه و زبرجه» (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۴): همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند – بدانچه کردید – گردن می‌نهم؛ چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود، و کسی

را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و امر چنین گذشت و فضیلتش را چشم می‌دارم و به زر و زیوری که در آن بر هم پیشی می‌گیرید، دیده نمی‌گمارم. - هنگامی که مردم پس از قتل عثمان قصد داشتند با وی بیعت کنند فرمودند: «دعونی و التمسوا غیری فانّنا مستقبلون أمرأ له و جوه و الوان. لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول؛ و ان الآفاق قد أغامت و المحجة قد تنكرت؛ و اعلموا انى ان اجبتکم رکبت بکم ما أعلم و لم أصغ الی قول القائل و عتب العاتب؛ و ان ترکتمونى فانّنا كأحدکم و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن و لیتموه أمرکم؛ و أنا لکم و زیرا خیر لکم منى امیراً» (همان، خطبه ۹۲):

مرا بگذارید و دیگری را به دست آورید که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست، و گونه‌گون رنگ‌هاست. دل‌ها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خرده‌ها بر پای. کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده، و بدانید اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش‌کننده گوش نمی‌دارم و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.

- پس از رسیدن به خلافت، بعد از آنکه اهل بیت پیامبر ﷺ را شایسته ولایت معرفی می‌کند، می‌فرماید: «و لهم خصائص حقّ الولاية و فيهم الوصية و الوراثة. الآن اذ رجع الحق الی أهله و نقل الی منتقله» (همان، خطبه ۲): حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان. اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدان‌جا که بایسته اوست، کشید.

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می‌نویسد: «اینکه [علی ﷺ] بیان داشته است حق اکنون به صاحب آن بازگشته است، مقتضای این نظر است که قبلاً در اختیار غیر صاحبش بوده است» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۴۰).

– در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «اما و الذی فلق الحبة، و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب المظلوم لالقیتم حبلا علی غاربها و لسقیتم آخرها بكأس اولها» (همان، خطبه ۳): به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند، رشته این کار از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم.

– به طلحه و زبیر که بعد از بیعت و خلافت امام علی علیه السلام از آن حضرت ناراضی شده بودند، می‌فرماید: «و الله ما كانت لی فی الخلافة رغبة، و لافی الولاية اربة و لکنکم دعوتونی الیها و حملتمونی علیها» (همان، خطبه ۲۰۵): به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید.

– در نامه‌ای به طلحه و زبیر می‌نویسند: «أما بعد فقد علمتما – و ان کتمتما – أنى لم أرد الناس حتی أرادونی و لم أبایعهم حتی بایعونی و انکما ممن ارادنی و بایعنی، و ان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر» (همان، نامه ۵۴):

اما بعد، دانستید هرچه پوشیده داشتید که من در پی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستند و با من بیعت کردند؛ مردم با من بیعت کردند نه برای آنکه دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده.

– در نامه امیرالمؤمنین به شیعیان خویش، آمده است:

پیامبر خدا به من مطلبی بیان نمود. فرمود: "ای پسر ابیطالب! ولایت بر امت من از آن توست. اگر با رضایت و رغبت تو را به ولایت خویش برگزیدند و با رضایت بر خلافت تو اجتماع کردند، ولایت آنان را به عهده بگیر و اگر بر خلافت تو اختلاف کردند، آنان را به آنچه در آن هستند، واگذار" (منتظری، همان، ج ۲، ص ۲۹۸).

در موارد مذکور و مباحث متعدد دیگر، حضرت علی علیه السلام کاملاً به اهمیت رأی و نظر مردم و به عبارت دیگر آرای عمومی برای حاکمیت امام منصوب از سوی خدا و عینیت یافتن ولایت او توجه نموده، نقش تعیین کننده آن را می‌پذیرد. تاریخ زندگی خود امام علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گواه روشن و مستدل دیگری بر اهمیت و تعیین کننده بودن این مقوله (آرای عمومی) است.

علی علیه السلام برای عینیت یافتن امامت، از تعبیر «انعقاد امامت» استفاده کرده است: «و عمری لئن کانت الامامة لاتتعقد حتی یحضرها عامة الناس فما الی ذلک سبیل، و لکن أهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد أن یرجع و لا للغائب ان یختار» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲):

به جانم سوگند! اگر کار امامت راست نیاید، جز بدانکه همه مردم در آن حاضر باید، چنین کاری ناشدنی نماید، لیکن کسانی که [حاضرند و] حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند و آن‌گاه حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد.

در بحث عینیت یافتن امامت و تعبیر حضرت به انعقاد امامت، مقوله‌هایی از قبیل بیعت، شورا، جایگاه امت و اهل «حل و عقد» در انعقاد امامت و... مطرح می‌شوند که باید مورد توجه قرار گیرند.

ع. بیعت

الف) معنای لغوی

بیعت یکی از مهم‌ترین و رایج‌ترین واژه‌هایی است که در مباحث تاریخ سیاسی اسلام و به ویژه در رابطه با حکومت حضرت علی علیه السلام و دیدگاه‌های آن حضرت بارها مورد استفاده قرار گرفته است. این واژه علاوه بر اینکه بارها در قرآن کریم و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است، فقط در کتاب شریف نهج البلاغه بیش از سی بار - به شکل اصلی و یا مشتقات مختلف آن - به کار رفته است (محمدی و دشتی، ۱۳۶۹، ص ۶۸).

بیعت (به فتح باء) در لغت به معنای «عهد و پیمان‌بستن» (معین، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۲۹) و یا «شناختن امارات یا خلافت یا پادشاهی کسی» (دهخدا، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۵۴) است. راغب اصفهانی در کتاب *المفردات فی غریب القرآن* می‌گوید: «با سلطان بیعت کرد (بایع سلطان)؛ یعنی در مقابل خدماتی که سلطان انجام می‌دهد، اطاعت و شنوایی از وی را به عهده گرفت. به این عمل، بیعت و مبیعه گفته می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۷).

بیعت، معامله‌ای است که بین افراد یک جامعه با امام و حاکم آنها، صورت می‌گیرد؛ بدین ترتیب که مردم با بیعت خود، اموال و امکانات خود را در اختیار رهبر قرار می‌دهند و او نیز در مقابل، تصدی امور اجتماعی و تأمین مصالح آنان را تعهد می‌کند (منتظری، همان، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹).

در *لسان العرب* آمده است: «بیعت عبارت از قراربستن و معاهده است؛ گویا هر یک از آنان آنچه را در اختیار دارد، به رقیش می‌فروشد و جان و اطاعت و اختیار دخالت در کار خویش را در اختیار دیگری می‌گذارد» (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۶).

ابن اثیر نیز در *النهاية* همراه با ذکر حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت را این چنین توضیح داده است:

در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الا تبایعونی علی الاسلام: آیا با من بر اسلام بیعت نمی‌کنید؟»

مفهوم جمله، عبارت است از قراردادبستن و تعهدسپردن بر اجرای دستورات اسلام. گویا هر یک از آن دو آنچه را که در اختیار دارد، به طرف دیگر می‌فروشد؛ جان و اطاعت و اختیار کار خود را به دست او می‌سپرد (ابن اثیر، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۷۴).

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

کلمه بیعت، یک نوع پیمان است که بیعت‌کننده خود را مطیع بیعت‌شونده می‌سازد...؛ چون رسم عرب - و همچنین در ایران - این بود که وقتی می‌خواستند معامله را قطعی کنند، به یکدیگر دست می‌دادند و گانه با این عمل، مسئله نقل و انتقال را نشان می‌دادند؛ چون نتیجه نقل و انتقال که

همان تصرف است، بیشتر به دست ارتباط دارد؛ لذا دست در دست یکدیگر می‌زدند و به همین جهت، دست‌زدن به دست دیگری در هنگام بذل اطاعت را مباحه و بیعت می‌خوانند و حقیقت معنایش این بود که بیعت‌کننده دست خود را به بیعت‌شونده می‌بخشید و به بیعت‌شونده می‌گفت: این دست من مال توست؛ هر کاری می‌خواهی با آن انجام بده (طباطبایی، ۱۳۶۶، ج ۱۸، ص ۴۳۴).

ب) ماهیت بیعت

مفهوم و ماهیت بیعت را می‌توان در دو حالت تصور نمود (ر.ک به: عمید زنجانی، همان، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۸):

۱. بیعت علت حقانیت باشد؛ یعنی به وسیله بیعت، امامت و خلافت برای کسی ثابت شود و این عامل، برای او صلاحیت حکومت و مشروعیت حکمرانی ایجاد نماید. در این حالت، مشروعیت با مقبولیت و بیعت مردمی برابر می‌شود.

۲. بیعت، علامت حقانیت باشد؛ یعنی بیعت امت برای امام حقانیت ایجاد نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای است که امت با آن فردی را که از سوی خدا منصوب شده است و دارای شرایط لازم می‌باشد، مورد شناسایی قرار داده، به وی قدرت مردمی می‌دهند. در این حالت بیعت برای امام صلاحیت و حقانیت ایجاد نمی‌نماید، بلکه امت باید فرد صلاحیت‌دار را شناسایی کنند و با بیعت ولایت او را عینیت بخشند؛ بنابراین این تفسیر، اگر مردم در بیعت و شناخت امام اشتباه کرده باشند، منتخب آنها خلیفه و امام واقعی نبوده، بیعت مردم و صرف منتخب‌بودن برای او صلاحیت ایجاد نخواهد کرد.

حالت اول، دیدگاهی است که بر دموکراسی‌های امروزی منطبق می‌باشد؛ یعنی در این دیدگاه مشروعیت، با مقبولیت مردمی مساوی است؛ بدین صورت که حکومت مورد پذیرش و قبول مردم، مشروعیت حکمرانی به دست می‌آورد و شرط دیگری برای آن وجود ندارد؛ اما در حالت دوم، بیعت منشأ مشروعیت نیست، بلکه عینیت‌دهنده به امامی است که مشروعیت او ناشی از انتصاب الهی است. بیعت در

نظام سیاسی امامت، از نوع دوم، یعنی علامت حقانیت است، نه علت حقانیت. بیعت به این معنی، دارای ویژگی‌های خاصی از نظر لزوم و آثار و نتایج مترتب بر آن است. از دیدگاه حضرت علی علیه السلام - همانگونه که پیشتر تشریح شد - امام، منصوب خداست و مشروعیت حکمرانی خود را از حق تعالی می‌گیرد و پذیرش و بیعت مردمی نقشی در مشروعیت امام ندارد، بلکه به ولایت امام منصوب و منصوب، صورت خارجی و عینی می‌بخشد. پیش از این در بحث «مشروعیت و مقبولیت» به تشریح این امر پرداخته شد و با ذکر نمونه‌هایی از سخنان امام علی علیه السلام مشروعیت الهی امام، تبیین گشت؛ در بحث «عینیت یافتن امامت» نیز نقش آرای عمومی در تحقق یافتن ولایت امام علیه السلام مورد بررسی قرار گرفت.

علی علیه السلام افرادی را که مورد پذیرش مردمی و اقص شده‌اند و مردم با آنها برای حکومت بیعت کرده‌اند، به صرف مقبولیت مردمی برای حکومت صالح نمی‌داند. ایشان از جمله در خطبه «ششقیه» می‌فرمایند: «أما و الله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم أن محلی منها محل القطب من الرّحی. ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» (نهج البلاغه، خطبه ۳): هان! به خدا سوگند جامعه خلافت را در پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید و... .

همچنین هنگامی که قصد داشتند با عثمان بیعت کنند، فرمودند: «لقد علمتم انی أحق بها من غیری» (همان، خطبه ۷۴): همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت، منم.

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «فقد قطعوا رحمی و سلبونی سلطان ابن امّی» (همان، نامه ۳۶): [قریش] رشته پیوند مرا پاره نمود و حکومتی را که از آن فرزند مادرم بود، از من ربود.

در این سخنان - همچنان که روشن است - علی رغم آنکه خلفای آن زمان از بیعت مردمی برخوردار بودند، حضرت علی علیه السلام این بیعت و پذیرش مردمی را کافی نمی‌داند، بلکه بر اولویت و حقانیت خود تأکید و تصریح می‌کند. پیشتر گفته بودیم دیدگاه دوم در مورد ماهیت بیعت، امام را از قبل صاحب صلاحیت و حائز

ویژگی‌های امامت می‌داند و به‌وسیله بیعت، این شخص شناسایی می‌شود و ولایت او، تحقق می‌یابد. هنگامی که بعد از قتل عثمان، مردم به سوی حضرت علی علیه السلام روی آوردند و با او بیعت کردند، حضرت فرمودند: «الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله» (همان، خطبه ۲): اکنون حق به خداوند آن رسید و رخت بدانجا که بایسته اوست، رسید. یعنی: حقی که از قبل برای امام علیه السلام ثابت شده است، بعد از گذشت ۲۵ سال با همراهی مردم به سوی صاحب واقعی آن برمی‌گردد.

ج) لزوم بیعت

در مورد بیعت به معنای علامت حقانیت، این سؤال جای طرح دارد که اساساً بیعت در نظام سیاسی تنصیصی و نصبی امامت، چه لزومی دارد؟ در پاسخ باید گفت: منظور از تفویض درجاتی از ولایت به انسان‌های شایسته (پیامبران، ائمه و...) این است که آنان برای هدایت و راهنمایی بشر به سوی کمال مطلوب، امکان اعمال حاکمیت و دخل و تصرف در امور اجتماع را بیابند. بیعت، پیمان اطاعت مردم و قدرت مردمی و اجرایی بخشیدن به حاکم است. بیعت این زمینه را برای حاکم فراهم می‌نماید تا او به قدرت اجرایی دست یابد و بر اساس آن قدرت، به دخل و تصرف در امور و صدور اوامر حکومتی اقدام نماید؛ در این صورت اطاعت مردم موضوعیت می‌یابد (صالحی نجف‌آبادی، همان، ص ۶۷) و در غیر این صورت (عدم وجود بیعت)، امام قدرت اجرایی نمی‌یابد.

حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال قدرت اجرایی نداشت و حکمی برای اجرا صادر نمی‌کرد؛ زیرا زمینه اجرا نداشت: «لا رأی لمن لا یتطاع» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷)؛ البته عدم صدور احکام اجرایی جدای از فتاوی امام علیه السلام است؛ زیرا در زمان خلفا نیز فتوای آن حضرت مورد عمل قرار می‌گرفت؛ بنابراین تا بیعت و رأی مردم نباشد، حاکمیت امام عینیت نمی‌یابد و امام نمی‌تواند اعمال ولایت کند و امور امت اسلام را تدبیر و اداره نماید. این جمله عمار یاسر که می‌گوید: «... فاخترنا علیا خلیفة و رضیناه اماما...»

(صالحی نجف‌آبادی، همان)، بدین معناست که ما علی علیه السلام را به‌عنوان خلیفه برگزیدیم و با بیعت خود، به امامت او رضایت دادیم و حاکمیت او را عینیت بخشیدیم. به‌طور خلاصه می‌توان گفت: «بیعت منجز‌کنندهٔ خلافت است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۳، ص ۳۵)؛ البته بیعت راه حل منحصر به فرد نیست. آنچه مهم است، مسئله رضایت عمومی و ابراز آن است؛ به هر طریقی که حاصل شود. بیعت فقط یک شکل ابراز این رضایت عمومی است که دلیلی بر تعیین آن نیست (سبحانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱۰).

د) آثار و نتایج بیعت

بر این اساس، عقد بیعت (به معنای علامت حقانیت) با توجه به نقش آن، دارای آثار و نتایجی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- بیعت مردم به‌طور طبیعی، قدرت اجرایی را در اختیار امام قرار می‌دهد و امام منصوب با اتکا به آن، حکومت را بر عهده گرفته، اعمال ولایت می‌کند.
- بیعت مردم با امام و عینیت‌یافتن امامت، برای امام و مردم، حقوق و وظایف متقابل ایجاد می‌کند. این حقوق و تکالیف قبل از بیعت و عینیت‌یافتن ولایت امام موضوعیت ندارد. حضرت علی علیه السلام در بخشی از نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «ایها الناس إن لی علیکم حقا و لکم علی حقّ. فأما حقّکم علی فالنصیحة لکم؛ و توفیر فیئکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا؛ و أما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعة و النصیحة فی المشهد و المغیب؛ و الاجابة حین ادعوکم؛ و الطاعة حین آمرکم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴): مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید، بگذارم؛ شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزش تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم، بیاوید و چون فرمان دهم، بپذیرید و از عهده برآیید.

از این سخنان روشن می‌شود انجام وظایف و تکالیف متقابل، مربوط به بعد از عینیت‌یافتن ولایت است؛ زیرا تا امام بر جامعه حاکم نشود؛ توان انجام وظایف مذکور را ندارد؛ برای مثال تلاش برای افزایش بیت‌المال و پرداختن حقوق امت و...

فقط در سایه اعمال حاکمیت و اختیار دخل و تصرف در امور اجتماع مقدور است؛ ضمن اینکه امام علیه السلام یکی از حقوق والی را وفای به بیعت از سوی امت (حق امام، وظیفه امت) می‌شمارد که نشانگر ماهیت بیعت و نقش آن در ایجاد حقوق و وظایف متقابل است.

بیعت برای بیعت‌کننده تعهد ایجاد می‌کند و نقض آن گناه محسوب می‌شود. هنگامی که طلحه و زبیر بیعت خود را نقض کردند و از اطاعت امام علیه السلام خودداری نمودند، حضرت علیه السلام به آن دو چنین فرمودند: «فان كنتما بايعتmani طائعين فارجعا و توبا الى الله من قريب، و إن كنتما بايعتmani كارهين فقد جعلتما» (همان، نامه ۵۴): پس اگر شما از روی رضا با من بیعت کردید، تا زود است، باز آید و به خدا توبه نمایید و اگر به نادلخواه با من بیعت نمودید، با فرمانبرداری نمودن و پنهان‌داشتن نافرمانی، راه بازخواست را برای من، بر خود گشودید...

برخورد حضرت با نقض پیمان بیعت طلحه و زبیر، گواه روشنی بر اثر شرعی بیعت و لزوم وفای به آن است. «شورش این دو در برابر امام، نقض بیعت شرعی بود که اطاعت ایشان را از امام علیه السلام تا وقتی مطابق کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کند، واجب و لازم می‌ساخت؛ در صورتی که علی علیه السلام از همه مردم در پیروی از کتاب و سنت پایدارتر بود» (شری، ۱۳۶۶، ص ۴۰۵). این در حالی است که افراد دیگری هم بودند که از ابتدا با امام علیه السلام بیعت نکردند؛ کسانی همچون: عبدالله بن عمر، اسامه بن زید و... (المفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۶)، با این حال امام هیچ‌گاه آنها را بازخواست نکرد. البته ناگفته پیداست موضع افرادی که بیعت نکردند، موضع شخصی است و حق ندارند اقدام علیه حکومت شرعی و حاکم قانونی اقدامی انجام دهند.

بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در حدّ اعلای آزادی و اختیاری انجام شده است که تاریخ جز درباره بیعت با خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمونه دیگری سراغ ندارد؛ حتی یک روایت ضعیف هم وجود ندارد که اثبات کند امیرالمؤمنین علیه السلام فرد یا گروهی را به بیعت با خویش مجبور کرده باشد. امام هیچ یک از افرادی را که با او بیعت نکردند،

بازخواست نکرد و حتی اندک آسیبی نیز به حقوق فردی و اجتماعی آنان وارد نیاورد (جعفری، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۶). این آثار و نتایج، صرفاً مربوط به نقش بیعت در مقبولیت و عینیت یافتن امامت علی علیه السلام است؛ زیرا بیعت در مشروعیت امامت آن حضرت، به معنای صلاحیت و حقانیت ایشان، نقشی نداشت.

۵. شورا

یکی دیگر از مفاهیم اساسی بحث سیاست و حکومت در اسلام، شورا است. این مفهوم علاوه بر استفاده در قرآن، در نهج‌البلاغه نیز بیش از بیست بار در اشکال مختلف به کار رفته است (محمدی و دشتی، همان، ص ۲۴۷). شورا در فرهنگ‌نامه‌های فارسی، به معنای بررسی و مشروعیت است (دهخدا، همان، ج ۲۷، ص ۵۸/ عمید، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۸۴۲). در فرهنگ فارسی معین، از شورا به: ۱. مشورت و رایزنی؛ ۲. هیئتی که برای مشورت گرد هم آیند، تعبیر شده است (معین، همان، ج ۲، ص ۲۰۸۸).

در **مجمع البحرین**، در تعریف شورا آمده است: «المفاوضة فی الکلام لیظهر الحق» (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۳ و ۴، ص ۳۵۴): مشورت، گفتگو و مبادله کلام برای آشکارشدن حق است.

شورا، تلاش و کوشش برای به‌دست آوردن رأی و نظر صحیح یا آشکارساختن امر خوبی است که پنهان است. این کار از راه مفاوضه و تبادل نظر با دیگران به‌دست می‌آید. شورا اسم مصدر به معنای تشاور، مشاورت و مشورت به معنای استخراج رأی صحیح از راه مراجعه افراد به یکدیگر است. مشورت از شور، و شور به معنای استخراج و استنباط است؛ به بیان کامل‌تر مشورت، تلاش برای آشکارساختن امر خوبی است که پنهان بوده، و عرضه آن به دیگران است. همان‌طور که در تعریف ملاحظه شد، سه مرحله یافتن، استخراج و عرضه، در مشورت وجود دارد. در مرحله نخست، باید در جستجوی خیر پنهان کوشید؛ در مرحله دوم باید در کشف و ظهور خیر و زدودن عوامل مخفی‌کننده از چهره آن اقدام نمود و در مرحله سوم، باید خیر و نیکی و صلاح را به دیگران عرضه کرد (الوانی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۳).

حضرت علی علیه السلام نیز در موارد متعددی به موضوع شورا و مشورت در امر انعقاد امامت اشاره کرده‌اند؛ از جمله زمانی که معاویه از او سؤال می‌کند: چرا بدون مشورت با او و کسانی که در شام بوده‌اند، خلافت را پذیرفته است، می‌فرماید: «و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فإن اجتمعوا علی رجل و سمّوه اماماً کان ذلک لله رضی» (نهج البلاغه، نامه ۶): شورا از آن مهاجران است و انصار؛ پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند.

برخی به این کلام حضرت استناد کرده، بر اساس آن، شورا را شیوه‌ای برای تعیین امام و حاکم می‌دانند؛ از جمله ابن ابی الحدید شارح مشهور نهج البلاغه، در این زمینه می‌نویسد: «و اعلم ان هذا الفصل دال بصریحه علی کون الاختیار طریقاً الی الامامة کان یذکره اصحابنا المتکلمون و...» (ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۴، ص ۳۶): بدان که این فصل (از کلام حضرت) به صراحت بر این دلالت دارد که اختیار (و انتخاب) نیز راهی برای تعیین امام است؛ همان‌گونه که متکلمین علمای ما (اهل سنت) یادآور شده‌اند.

حال سؤال اساسی این است: آیا واقعاً از نظر حضرت علی علیه السلام شورا به تنهایی و به صورت مطلق، شیوه‌ای برای تعیین امام به حساب می‌آید یا اینکه نظر آن حضرت در شرایط خاصی و متناسب با فضای بحث با مخالفان و به‌عنوان جزئی از نظام فکری خود - و نه به‌صورت بی‌قید و شرط - و یا اصولاً از زاویه مصلحت‌اندیشی ابراز شده است؟ در پاسخ باید گفت: هرچند شورا یکی از ارکان و اصول مقبول در حکومت اسلامی است، ولی این بدان معنی نیست که همه مسائل در چارچوب شورا گنجانیده شود. در متون اسلامی هم در این باره به کمتر منابعی برمی‌خوریم که در برابر سؤالات زیادی که در زمینه شورا و نظام شورایی مطرح است، پاسخ صریحی داشته باشد (عمید زنجانی، همان، ج ۱، ص ۲۳۴). بحث شورا و نظام شورایی در اسلام بسیار گسترده است و بررسی ارتباط آن با تمامی معیارهای اسلامی، از حوصله این نوشتار خارج است؛ لذا در ادامه به‌صورت مختصر و در ارتباط با موضوع مقاله، بدان پرداخته می‌شود.

اکنون باید دید آیا با توجه به اعتقاد شیعه درباره تعیین امام و بر اساس دیدگاه‌ها و عملکرد حضرت علی علیه السلام می‌توان پذیرفت که شورا شیوه‌ای برای انتخاب امام باشد یا خیر؟ به چند دلیل که در ادامه خواهد آمد، شورا به تنهایی نمی‌تواند در نظام سیاسی امامت، مبنای تعیین امام باشد:

۱. همانگونه که پیش از این بارها ذکر شد، شیعه بر این اعتقاد است که امام باید از جانب خدا منصوب شود؛ زیرا یکی از شرایط ضروری و اجتناب‌ناپذیر امامت، عصمت امام است و این مقوله توسط بشر قابل تشخیص نیست و فقط خداوند است که بر وجود نیروی عصمت در افراد آگاه است؛ پس در نصب امام، بشر نمی‌تواند نقشی داشته باشد؛ البته در مرحله عینیت‌یافتن ولایت امام منصوب، نقش رأی و نظر امت حائز اهمیت است که در مباحث گذشته بدان پرداختیم.

۲. اگر علی علیه السلام شورا و تصمیمات گرفته‌شده در آن را بدون قید و شرط، موجد و منبع حق و حقانیت می‌دانست، باید به خلافت‌رسیدن خلفای اول و سوم را که بر اساس شورا صورت پذیرفت، به راحتی قبول می‌کرد؛ ولی تاریخ نشان می‌دهد آن حضرت انتخاب این خلفا را مورد انتقاد قرار داده، از بیعت با آنان خودداری نمود که البته بعداً به دلیل مصلحت و حفظ کیان اسلام، با آنها بیعت کرد. برخورد علی علیه السلام با این موارد و پافشاری بر حقانیت و اولویت خود، نشان می‌دهد از دیدگاه ایشان، شورا به تنهایی نمی‌تواند منبع و به‌وجودآورنده چنین حقی باشد. اشاره به نمونه‌هایی از دیدگاه‌های آن حضرت در این زمینه، گواه این مطلب است:

– هنگامی که بعد از تصمیم شورای سقیفه، نزد آن حضرت آمدند تا از وی برای خلیفه اول بیعت بگیرند، فرمودند: «أنا احق بهذا الامر منكم لا بايعكم و انتم اولی بالبیعة لی...» (محمودی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۴). من به این امر از شما سزاوارترم. با شما بیعت نمی‌کنم. شما اولی به بیعت با من هستید....

– هنگامی که قصد داشتند با خلیفه سوم – که انتخابش نتیجه تصمیم شورای شش نفره بود – بیعت کنند، فرمودند: «لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري؛ و والله لاسلمن ما سلمت أمور المسلمين و لم يكن فيها جور الا علي خاصة...» (نهج البلاغه، خطبه ۷۴): همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند – بدانچه کردید – گردن می‌نهم؛ چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد....

۳. حضرت علی علیه السلام حتی در موارد مشورت‌های جزئی و نظرخواهی از مشاوران، دیدگاه‌های مشورتی آنها را لازم‌الاجرا نمی‌دانست، بلکه اگر نظر آنان مطابق حق بود، می‌پذیرفت و غیر آن را رد می‌کرد. ایشان به ابن عباس می‌فرمایند: «لک أن تشیر علی و اری، فإن عصیتک فأطعنی» (همان، حکمت ۳۲۱): تو راست که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم، از من اطاعت کنی.

امام علیه السلام نظر مشاوران را بررسی می‌کند و اگر آن را درست یافت، می‌پذیرد؛ پس چگونه ممکن است در امر مهمی مانند تعیین امام و رهبری جامعه، نظر شورا را به تنهایی و بدون قید و شرط درست و صائب بدانند؟! به نظر می‌رسد کلام امام مبنی بر اینکه «شورا از آن مهاجرین و انصار است»، نمی‌تواند به تنهایی مورد استناد قرار گیرد. «بسیاری از دانشمندان گفتار امام را بر اساس اصل و قاعده الزام (الزموم بما الزموا به انفسهم) تفسیر کرده‌اند و امام خود نیز فرمودند: «لکننی اسففت اذا اسفوا و طرت اذا طاروا» همچنین احتمال می‌رود استدلال امام مبتنی بر دو اصل شورا و بیعت (مراجعه به آرا) باشد، نه اصل شورا به تنهایی» (عمید زنجانی، همان، ج ۱، ص ۲۳۶).

به نظر ما، اشاره آن حضرت علیه السلام به نقش شورای مهاجرین و انصار و تأکید بر نقش شورا، در راستای مرتبه سوم امامت، یعنی مرتبه پذیرش مردمی و عینیت یافتن ولایت است. احتمال دیگر، یعنی استفاده حضرت علی علیه السلام از قاعده الزام نیز ممکن و پذیرفتنی است؛ به این معنی که امام برای آنکه مخالف را قانع کند، با او بر اساس اصلی که مورد قبول خودش است، بحث می‌کند و این موضوعی است که در بحث «احتجاج» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶. احتجاج با مخالفان

حضرت علی علیه السلام هنگامی که بعد از بر عهده‌گیری رهبری امت اسلامی، با کارشکنی و مخالفت‌های عده‌ای روبرو می‌شود که گفته بودند: «علی بر خلاف رأی و رضایت مردم حکومت را از آنان ربوده است»، در موارد متعددی به رأی و بیعت آزادانه و عاشقانه مردم استدلال کرده است، که به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌شود:

... و دستم را گشودید، بازش داشتم و آن را کشیدید، نگاهش داشتم؛ سپس بر من هجوم آوردید همچون شتران تشنه که روز آب‌خوردن به آبگیرهای خود در آیند - و دوش و برِ هم را ساینند - چندان که - از هجوم مردمان - بند پای‌افزار برید و ردا افتاد و ناتوان پامال گردید؛ و خشنودی مردم در بیعت من بدانجا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان‌لرزان بدانجا روان، و بیمار - برای بیعت - خود را برپا می‌داشت و دختران جوان - برای دیدن آن منظره - سربرهنه دوان (شهیدی، ۱۳۷۲، خطبه ۲۲۹، ص ۲۶۲).

در جایی دیگر می‌فرمایند:

چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آب‌شخور روی آورند و چراننده پای‌بند آنها را بردارد و یکدیگر بفشارند؛ چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می‌پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعض دیگر را دارند. پشت و روی این کار را نگریستم، و دیدم جز این رهی ندارم که جنگ با آنان را پیش گیرم یا آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله برای من آورده است، نپذیرم؛ پس پیکار را از تحمل کیفر آسان‌تر دیدم و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان بگزیدم (همان، خطبه ۵۴، ص ۴۵).

یکی از مخالفان مهم امیرالمؤمنین علیه السلام معاویه بود که بر شام حکومت می‌کرد. وی از بیعت با حضرت علی علیه السلام خودداری کرد و آن حضرت را به تصاحب خلافت بدون مشورت و بر خلاف رضایت مردم متهم ساخت. امام علیه السلام در نامه‌ای به وی می‌نویسند: «أنه بايعنى القوم الذين بايعوا أبابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد و انما الشورى للمهاجرين و الانصار، فان اجتمعوا على رجل و سموه اماماً كان ذلك لله رضى» (نهج البلاغه، نامه ۶).

مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدان‌سان بیعت مرا پذیرفتند؛ پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیفه گیرد و آن‌که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار؛ پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند.

شماری از متفکران مسلمان، از این موضع‌گیری‌های علی علیه السلام چنین برداشت می‌کنند که آن حضرت مشروعیت حکومت اسلامی را مبتنی بر شورا یا بیعت می‌دانسته‌اند. در مقابل، علما و فقهای شیعه این سخنان را از باب قاعده الزام و برای احتجاج با مخالفان بر اساس آنچه آنان قبول داشته‌اند، می‌دانند. شکی نیست که حضرت علی علیه السلام به علت شرایط نامساعد آن روز جامعه مسلمانان، می‌بایست از هر وسیله مشروعی برای بازگرداندن نظام امور مسلمانان به مسیر درست آن، استفاده نماید و یکی از این راه‌ها، استدلال به نقش مردم در واگذاری رهبری امت به ایشان بود.

علی علیه السلام به سبب ترس و نگرانی از مسلط‌شدن تبهکاران و فاسقان بر امور مسلمانان (همان، نامه ۶۲) در مقابل دشمنان ایستادگی می‌نماید و از راه‌های مختلف برای مجاب‌کردن و خلع سلاح مخالفان، اقدام می‌کند. شکی نیست در یک مبارزه و مجادله، همواره سعی می‌شود فرد مقابل را با آنچه وی خود را بدان معتقد نشان می‌دهد، پاسخ گویند و این همان قاعده الزام است؛ یعنی ملزم‌نمودن شخص به امری که وی خود را بدان ملتزم می‌داند. البته علی علیه السلام بنا به رובه الهی و مقدس خود، هیچ‌گاه برای اثبات یا رد امری، به مطلب خلاف و غیرحق استناد نمی‌کند و خروج از مدار حق را به هیچ بهانه‌ای نمی‌پذیرد. این جمله، منطبق ثابت او را نشان می‌دهد: «أأمروني أن اطلب النصر بالجور؟» (همان، خطبه ۱۲۶): آیا از من می‌خواهید (به من دستور می‌دهید) پیروزی را از طریق ظلم و ستم به دست آورم؟

معاویه و دیگر مخالفان، به حسب ظاهر، خلفای پیشین را بر اساس شورا و اجماع مسلمانان پذیرفته بودند. در چنین شرایطی است که امام علی علیه السلام آنها را که از بیعت با وی خودداری کرده، سر به طغیان برداشته بودند، مخاطب می‌سازد که: چگونه در روزگار گذشته شورا و بیعت مشروعیت داشت و شما به آنها تن می‌دادید، اما اکنون که خلافت با شورا و بیعت مسلمانان به من منتقل شده است، طغیان کرده، سر به عصیان برداشته‌اید؟!

درباره احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام باید دو نکته را در نظر داشت:

۱. علی علیه السلام در احتجاجات و سخنان خود، هرگز از جاده حق و ضوابط شرعی پا فراتر نگذاشته، به امری که اعتقاد نداشته یا واقع نشده، استناد نکرده است؛ زیرا علی علیه السلام نیک می‌دانست قول و فعل و تقریر او برای مسلمانانی که مقام او را شناخته‌اند و کمالاتش را درک کرده‌اند؛ برای همیشه تاریخ حجت قاطع تلقی شده، و مورد استناد خواهد بود. از سوی دیگر، اگر رأی و بیعت مردم بی‌اعتبار بود او برای ابطال رأی مخالفان که می‌گفتند علی بر خلاف رأی و رضایت امت حکومت را به دست گرفته است، می‌بایست بی‌اعتبار بودن رأی امت را بیان نماید، نه اینکه بیعت را تکیه‌گاه حکومت خود معرفی کند. در این فرض، استناد به رأی مردم، مشتمل بر دو خطاست: یکی کتمان حقیقت که بی‌اعتبار بودن رأی امت در وقت لزوم و موقعیت حساس جامعه اسلامی بیان نشده است و دوم، اغراء به جهل که مردم را به اشتباه انداخته است و وانمود شده است رأی مردم معتبر است (صالحی نجف‌آبادی، همان، ص ۷۰).
۲. حضرت علی علیه السلام در احتجاجات خود با مخالفان، هرچند به مواردی استناد کرده که آنها را قبول داشته است، ولی باید توجه داشت مطالب مورد اشاره با توجه به شرایط زمان و متناسب با مدعیات مخاطبان ابراز شده است و همه اصول مورد قبول امام علیه السلام را شامل نمی‌شود؛ بلکه به همان میزان که پاسخ مخالفان داده شود، اکتفا شده است؛ لذا نمی‌توان آنها را به تنهایی یک اصل کلی و ملاک جامع تلقی کرد؛ بنابراین ضرورت دارد این موارد را در کنار عملکرد و دیگر دیدگاه‌های حضرت قرار داد و از مجموع آنها، اصول و معیارها را استخراج نمود؛ برای مثال اگر در احتجاجات به شورا و یا بیعت استناد شده، لازم است این موارد با دیدگاه‌های امام علیه السلام در مورد انتصاب الهی و حقانیت خود و نیز شیوه برخورد آن حضرت نسبت به شورا و بیعت مردم با خلفای پیشین، سنجیده شود.

۷. جایگاه اهل «حل و عقد» و «امت» در انعقاد امامت

یکی از نکات بااهمیت دربارهٔ انعقاد امامت، جایگاه اهل «حل و عقد» و «امت» در این زمینه است و اینکه آیا بیعت اهل «حل و عقد» کافی است یا باید «امت» نیز بیعت کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «و لعمری لئن کانت الامامة لاتعقد حتی یحضرها عامة الناس فما الی ذلک سیبل، و لکن أهلها یحکمون علی من غاب عنها...» (نهج البلاغه، خطبة ۱۷۳): سوگند به جانم! اگر امامت جز با حضور همهٔ مردم منعقد نمی‌گردد، راهی برای دستیابی به آن نیست؛ اما اهل آن برای کسانی که غایب هستند، نظر می‌دهند...

در عبارت بالا، دستیابی به آرا و دیدگاه‌های همهٔ مردم غیرممکن اعلام شده است؛ یعنی هرگاه برای راهیابی به آرای عمومی امکان عملی وجود داشته باشد، مانعی در این زمینه وجود نخواهد داشت، و با توجه به ناممکن بودن دسترسی به آرای عمومی، انعقاد امامت، مشروط به رأی صاحب‌نظران خواهد بود (عمید زنجانی، همان، ج ۲، ص ۳۲۱).

حضرت علی علیه السلام از یک سو شورا را مختص مهاجرین و انصار و آن هم بدریون (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۷۹) می‌داند و از سوی دیگر در بسیاری از جملات و سخنان خود در مورد بیعت، به بیعت عموم اشاره می‌کند. عباس محمود عقاد، با اشاره به کلام حضرت علیه السلام، «وأن العامة لم تبايعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر» (نهج البلاغه، همان، نامهٔ ۵۴) می‌نویسد: «در اینجا امام نام خلق و مردم را می‌برد و می‌فرماید مردم مرا انتخاب کردند و نمی‌گویند خواص» (محمود عقاد، [بی‌تا]، ص ۱۲۴). شیخ مفید (ره) نیز بر این باور است: «بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام با شرکت همهٔ مهاجرین و انصار و مردمی که در بیعت رضوان شرکت داشتند و در آن هنگام در مدینه بودند، صورت گرفته است؛ علاوه بر اینان گروهی از مردم مصر و عراق که از صحابه و تابعین بوده‌اند و در آن هنگام در مدینه حضور داشته‌اند نیز بیعت کرده‌اند» (مفید، ۱۳۶۷، ص ۴۷).

عده‌ای معتقدند: دخالت در تعیین حاکم، حق اختصاصی اهل «حل و عقد» است و تودهٔ مردم حق ندارند در آن مداخله کنند؛ وظیفهٔ آنها فقط اطاعت از حاکمی است که اهل «حل و عقد» تعیین می‌کنند. ولی آنچه از سخنان، همچنین عملکرد حضرت

علی علیه السلام بر می‌آید، آن حضرت هرچند بر نقش اصلی مهاجرین و انصار و به‌ویژه بدریون تأکید دارد، اما همواره به بیعت همگانی و عامه مردم استناد می‌کند. اهمیت نقش اهل «حل و عقد» از آن جهت است که به تعبیر خود حضرت، آنها نمایندگان مردم در امر ولایت و دین هستند و عمل‌شان مورد قبول و رضایت مردم است. در مجموع می‌توان گفت: بیعت امری همگانی و مربوط به عامه مردم است و جایگاه اهل «حل و عقد» (مهاجرین و انصار) از آن جهت مهم است که آنان جهت‌دهنده افکار عامه مردم هستند و در هر صورت توده مردم باید در این امر، بیعت آگاهانه داشته باشند.

عبدالفتاح عبدالمقصود، نویسنده مصری درباره بیعت مردم با حضرت علی علیه السلام چنین می‌نویسد:

«نمود ملی» برای انتخاب خلیفه، تنها هنگامی چهره نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از درگذشت خلیفه قبل از خود، «انتخاب شد». همین شخص که هم‌اکنون هواها به جنگش اتفاق کرده‌اند، و مورد اعتراض افراد خود می‌باشد، برای انتخاب او عده‌ای از خاصان در انجمنی در بسته اقدام نکرده‌اند، بلکه تمام طوایف و قبایل مدینه، بصره، کوفه و مصر - مهم‌ترین شهر [ها] و استان [های] مملکت اسلام - او را انتخاب کرده‌اند و تا اندازه زیادی نماینده جریانات سیاسی ملی بودند (عبدالمقصود، ۱۳۶۰، ص ۱۶۵).

نتیجه

نظام سیاسی امامت، به عنوان نظام آرمانی شیعه، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است: از یک سو از منظر تشیع، امامت امتداد نبوت و امام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در اداره امور مسلمانان است؛ پس امام باید دارای ویژگی‌های لازم برای ایفای مسئولیت‌های خطیر خود باشد که مهم‌ترین آنها عصمت و نصب الهی است و

از سوی دیگر، خواست و ارادهٔ عمومی امت نیز در تحقق یافتن امامت، مؤثر و دارای نقش غیر قابل انکاری است.

حضرت علی علیه السلام در سیرهٔ عملی و دیدگاه‌ها و سخنان خود، هم حقانیت و اولویت‌اش را برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می‌کند و هم بر نقش خواست و ارادهٔ امت در انعقاد امامت خود تأکید می‌نماید. او علی‌رغم صلاحیت و حقانیت، ۲۵ سال دوری از خلافت را می‌پذیرد و پس از آن نیز فقط با اصرار مردم، خلافت و حکومت را قبول می‌کند.

دیدگاه‌های مردم‌سالارانهٔ علی علیه السلام آن قدر محکم و قاطع است که عده‌ای بر اساس آن، انتخاب مردم را شیوه‌ای برای تعیین امام دانسته‌اند و در مقابل، جمعی نیز برای رأی و نظر مردم در تعیین امام، نقشی قائل نشده‌اند و تأکید آن حضرت بر نقش مردم و مواردی مانند شورا و بیعت عمومی را از باب احتجاج و ساکت کردن مخالفان دانسته‌اند.

بر اساس آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، آرای عمومی و خواست امت، در دو مرتبه از مراتب سه‌گانهٔ ولایت، یعنی داشتن صلاحیت و شایستگی امامت و جعل و نصب امامت از سوی خداوند، برای امام معصوم نقشی ندارد؛ اما در مرحلهٔ سوم، یعنی تحقق امامت و عینیت یافتن آن در جامعه، نقشی مهم و اثربخش دارد؛ یعنی نظر موافق و همراهی امت، موجب انعقاد امامت و قرار گرفتن امام معصوم علیه السلام در مسند رهبری و هدایت امت می‌شود و در غیر این صورت، یعنی عدم همراهی امت، فردی که دارای صلاحیت و شایستگی لازم برای رهبری جامعهٔ اسلامی بوده و خدا نیز او را به مقام امامت منصوب کرده است، برای اعمال حاکمیت امکان عملی پیدا نمی‌کند؛ البته در صورت عدم همراهی، منصب امامت جعل شده از سوی خداوند، همچنان برای وی محفوظ است و به سبب عدم پذیرش مردم، باطل نمی‌شود.

خواست و ارادهٔ عموم مردم، در مقوله‌هایی مانند شورا، بیعت و... تجلی می‌یابد. آرای عمومی منجزکنندهٔ خلافت کسی است که صلاحیت و شایستگی لازم را داشته و خداوند او را برای این مقام در نظر گرفته است. استناد حضرت علی علیه السلام در مقام بحث با مخالفان، به مواردی مانند شورای مهاجرین و انصار و بیعت عمومی مردم و مانند آن را نمی‌توان بدون قید و شرط و به صورت مطلق ارزیابی کرد، بلکه این موارد را باید در کنار دیگر دیدگاه‌ها و عملکرد آن حضرت علیه السلام به‌ویژه تأکید همیشگی بر حقانیت و اولویت خود برای خلافت و نیز مواضع صریح نسبت به واگذاری حکومت به خلفای پیشین از طریق شورا و بیعت، مورد توجه قرار داد.

در منظومهٔ فکری علی علیه السلام آرای عمومی برای امام مشروعیت‌آفرین نیست، بلکه امامت امام منصوب و مشروع را عینیت می‌بخشد. بیعت مردم، به امام منصوب قدرت اجرایی و امکان اعمال حاکمیت می‌دهد و بدین ترتیب دارای اعتبار بوده، آثار شرعی و حقوقی بر آن مترتب می‌گردد. بیعت عمومی، نظام حقوق و وظایف متقابل امام و امت را برقرار می‌سازد و تعهد دوسویه ایجاد می‌کند. کسانی که بیعت کرده‌اند، حقوقی بر گردن امام می‌یابند و خود نیز موظف به وفای به عهد می‌شوند؛ اگر نقض پیمان کنند؛ بازخواست می‌شوند. کسانی که بیعت نکرده‌اند، تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند؛ اما باید ارادهٔ عمومی را بپذیرند و اجازه ندارند علیه نتیجهٔ بیعت عمومی اقدام کنند.

منابع

۱. ابن الاثیر، مبارک بن محمد؛ **النهاية في غريب الحديث و الاثر**؛ بيروت: المكتبة الاسلامية، [بی تا].
۲. ابن ابی الحدید؛ **شرح نهج البلاغه**؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ۲۰ ج، [بی جا]، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق/۱۹۵۹ م.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ **لسان العرب**؛ قم: ادب الحوزه، ۱۳۶۳.
۴. الوانی، سیدمهدی؛ **تصمیم گیری و تعیین خط مشی دولتی**؛ تهران: سمت، ۱۳۶۹.
۵. امام خمینی؛ **الرسائل**؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۵ ق.
۶. امینی نجفی، عبدالحسین؛ **الغدیر**؛ ترجمه جلیل تجلیل؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۶۹.
۷. جعفری، محمدتقی؛ **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**؛ ۲ ج، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
۸. _____؛ **حکمت اصول سیاسی اسلام**؛ ترجمه و تفسیر فرمان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر؛ تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹.
۹. حلّی، حسن بن یوسف؛ **تذکرة الفقهاء**؛ تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۸ ق.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی؛ «حکومت در نهج البلاغه»، در: بنیاد نهج البلاغه و وزارت ارشاد اسلامی (اداره کل انتشارات و تبلیغات)، **یادنامه دومین کنگره نهج البلاغه**؛ تهران: شرکت سهامی چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۳.
۱۱. _____؛ «بررسی ابعاد حکومت اسلامی»، در: مجموعه مقالات سومین کنفرانس اسلامی، **حکومت در اسلام**؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۲. دهخدا، علی اکبر؛ **لغت نامه دهخدا**؛ زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی؛ تهران: دانشگاه تهران، [بی تا].
۱۳. راغب الاصفهانی، الحسین بن محمد؛ **المفردات فی غریب القرآن**؛ [بی جا]، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. رسولی محلاتی، سیدهاشم؛ **زندگانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام**، ۲ ج، تهران: علمیه اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۱۵. سبحانی، جعفر؛ **مبانی حکومت اسلامی**؛ ترجمه ابوالفضل موحد؛ اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۳۶۲.
۱۶. شرّی، محمدجواد؛ **امیرالمؤمنین اسوه وحدت**؛ ترجمه محمد عطایی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۱۷. شریف‌القرشی، باقر؛ **نظام حکومتی و اداری در اسلام**؛ ترجمه عباسعلی سلطانی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۱۸. شهیدی، سیدجعفر؛ **ترجمه نهج البلاغه**؛ تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

حضرت علی علیه السلام و نقش آرای عمومی در شکل‌گیری نظام سیاسی آرمانی تشیع (امامت) □ ۱۶۳

۱۹. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله؛ ولایت فقیه حکومت صالحان؛ تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳.
۲۰. طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی‌تا].
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان؛ ترجمه محمد موسوی همدانی؛ [بی‌جا]، مؤسسه فرهنگی رجاء و بنیاد علمی علامه طباطبایی، ۱۳۶۶.
۲۲. طریحی، فخرالدین محمد؛ مجمع البحرين؛ تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۸۸ق.
۲۳. عبدالمقصود، عبدالفتاح؛ امام علی بن ابی‌طالب؛ ترجمه سید محمود طالقانی و سیدمحمد مهدی جعفری؛ ج۸، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰.
۲۴. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۵. عمید زنجانی، عباسعلی؛ «امامت از دیدگاه نهج‌البلاغه»، یادنامه کنگره هزاره نهج‌البلاغه؛ تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۶۰.
۲۶. _____؛ فقه سیاسی؛ ج۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۲۷. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار؛ بیروت: مؤسسة الرفاء؛ ۱۴۰۳ق.
۲۸. محمدی، سید کاظم و دشتی، محمد؛ المعجم المفهرس لالفاظ نهج‌البلاغه؛ قم: امام علی علیه السلام، ۱۳۶۹.
۲۹. محمود عقاد، عباس؛ شخصیت امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ ترجمه و شرح سیدجعفر غضبان؛ تهران: چاپ سپهر، [بی‌تا].
۳۰. محمودی، محمدباقر؛ نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه؛ ج۸، بیروت: مؤسسة العالمی للمطبوعات، [بی‌تا].
۳۱. مطهری، مرتضی؛ سیری در نهج‌البلاغه؛ قم: صحرا، [بی‌تا].
۳۲. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی معین؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ نبرد جمل؛ ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی؛ تهران: نی، ۱۳۶۷.
۳۴. _____؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ قم: المؤتمر العالمی لأفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۳۵. منتظری، حسینعلی؛ مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی؛ ج۴، تهران: کیهان، ۱۳۶۷.
۳۶. نهج‌البلاغه؛ صبحی صالح؛ قم: دار الهجره، [بی‌تا].



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی